

به نام خدا

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

هم‌اندیشی در مورد

روحیات و خلق و خوی ایرانیان

متن تنقیح شده و ویرایش یافته‌ی جلسه‌ی بیست و یکم

حسینیه ارشاد ۲۴ اسفند ۱۳۸۷

اعضای شرکت‌کننده در جلسه‌ی بیست و یکم (به ترتیب حروف الفبا) خانم‌ها و آقایان:

یاسمن آیت‌الله زاده، اکبر بدیع‌زادگان، دکتر امیرعلی بنی‌اسدی، دکتر محمدحسین بنی‌اسدی، محمد
ترکمان، دکتر ناصر تکمیل‌همایون، دکتر غلام‌عباس توسلی، مهندس محمد توسلی، محمود حکیمی، مهندس
شهرام حلاج، نصرالله دادار، محمدرضا صافی، دکتر مقصود فراستخواه، مرتضی کاظمیان، مهندس امیرسعید
موسوی حجازی.

طرح بحث توسط دکتر مقصود فراستخواه

به نام خدا و با عرض سلام. جلسه‌ی گذشته در ارتباط با «مم‌ها» بحث شد. خلاصه‌ی بحث جلسه‌ی گذشته این است که فرهنگ از تعامل جامعه با محیط شکل می‌گیرد. «مم‌ها» ریز واحدهای فرهنگ هستند، مثل ژن‌ها که ریزها واحدهای ارگانسیم‌های زنده هستند. ماهیت «مم» مثل ماهیت ژن اطلاعاتی است یعنی آن‌ها هستی‌هایی هستند که موجودیت‌شان، موجودیت اطلاعاتی است. «مم‌ها» حاوی اطلاعات هستند. این اطلاعات ضبط می‌شود، انتقال پیدا می‌کند و تکثیر می‌شود، براساس این اطلاعات است که هنجارها و رفتارهای معمول در یک فرهنگ شکل می‌گیرد.

برای مثال ما مثلی داریم که می‌گوید: «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو!»؛ این یک رمز است یک نوع اطلاعات است که در ریزواحدهای فرهنگ ما - که در این نظریه تحت عنوان «مم» مفهوم سازی شده است - قرار دارند. این نظریه، البته قابل بحث و نقد و بررسی بیشتر است ولی به نوبه‌ی خودش می‌خواهد با مدل‌سازی و با مفهوم‌سازی، وضع مورد بررسی را توضیح دهد. این مفهوم‌سازی به لحاظ متد، شواهد، و مفروضات قابل نقد است ولی به‌هر حال به‌نوبه‌ی خود یک الگوی توصیفی، یا الگوی تبیینی، یا الگوی توضیحی فراهم می‌آورد.

مم‌ها حاوی اطلاعات و رمزا هستند که به هنجارها و رفتارها ترجمه می‌شوند. بنابراین مم‌ها در واقع کدهای ادراکی و هنجاری و رفتاری معمول در یک جامعه هستند. در هر فرهنگ، کدهایی ادراکی و هنجاری (نورماتیو) شکل می‌گیرد. اینها از جنس اطلاعات اند و مم‌ها حاوی آن‌ها هستند. فرهنگی که مم خشونت را در خود دارد مبتنی بر یک نوع اطلاعات و مفروضات و مفهوم‌ها است و خودش را به شکل هنجارها و رفتارها ترجمه و تکرار می‌کند. اطلاعات از طریق مم‌ها ذخیره می‌شوند؛ سپس ترجمه و تبدیل به هنجار می‌گردند. در واقع مم‌ها حاوی رمزا و اطلاعاتی هستند که آن اطلاعات شیوه‌های درونی شده‌ی اندیشه و عمل را در یک فرهنگ منتقل و تکرار و نسخه‌برداری می‌کنند.

مم‌ها حاوی فرض‌های پایه و دانش ضمنی موجود در هر فرهنگ هستند. در هر فرهنگ نوعی دانش ضمنی و پنهان در ریزواحدهای فرهنگ، در ذهن مردمان و در نگاه‌های آنها انباشته می‌شود. برای نمونه در فرهنگ عامه ما این مصرع خیلی به کار می‌رود: «دوستی با هر که کردم خصم مادرزاد شد»؛ این سخن کوتاه، نوعی ادراک را متبلور می‌سازد؛ این ادراک، رسوبی از آن دانش ضمنی و شیوه‌های درونی شده‌ی اندیشه و فرض‌های پایه محسوب می‌شود و منعکس‌کننده‌ی اطلاعات و رمزهای مم‌تیک در فرهنگ است. اینها کپی می‌شوند و خود را تکرار می‌کنند. مردم (پدرها و مادرها دوستان، هم‌بازی‌ها، هم‌سن‌وسال‌ها، معلم‌ها، رسانه‌ها، نخبه‌ها و...) همه

حاملان مم‌ها هستند؛ مثل ویروس‌ها، که از طریق حامل‌ها انتقال می‌یابند و واگیر می‌شوند. اطلاعات مم‌تیک هم به این شکل جابه‌جا و تکثیر می‌گردند. انتقال آنها بر افراد دیگر تأثیر می‌گذارد؛ دیگران نیز متأثر می‌شوند. ارتباطات اجتماعی و مناسبات به این وضع کمک می‌کند؛ شبیه‌سازی صورت می‌گیرد و تقلید و همانندسازی رخ می‌دهد. گاهی این تکثیر به شکل جهشی (مانند ویروس آنفلونزا) موجب اپیدمی می‌شود. برای مثال بعد از انقلاب به دلیل ساخت‌هایی که در جامعه‌ی ما شکل گرفت یک نوع ویروس مقدس‌نمایی به صورت جهشی تکثیر یافت و شیوع پیدا کرد و اپیدمی شد. آدم‌ها ذاتاً این قدر ریاکار نبودند که خودشان را با رفتارهای چندگانه نشان دهند؛ این وضع نوعی تکثیر ویروسی و جهشی از یک نوع اطلاعات و رمزهای مم‌تیک بود که به هنجارها و رفتارهای چندگانه در جامعه ما دامن می‌زد.

در ادامه‌ی بحث جلسه‌ی پیش، باید تأکید کنم که این جور نیست که مم‌ها به شکل خطی و خود به خودی تکرار شوند. بلکه تجربه‌های نو و کنش و یادگیری عواملی هستند که موجب تحولات مم‌تیک می‌شود. تحولات مم‌تیک در جامعه و در یک فرهنگ امکان وقوع دارد و این بر اثر تجربه‌ها و کنش‌های جدید و یادگیری‌ها رخ می‌دهد. پراکسیس، کنش، یادگیری‌های جدید مردم، جامعه‌ی یادگیرنده، شهروندان یادگیرنده، گروه‌های یادگیرنده و اجتماعات یادگیرنده سبب می‌شوند که تحولات مم‌تیک صورت بگیرد، همان‌طور که در ژن‌ها هم چنین روندی مشاهده شده است. حتی در ژن‌ها نیز تطور وجود داشته و این می‌تواند برای ما یک افق‌گشایی باشد که چه جوری تحولات مم‌تیک در فرهنگ اتفاق می‌افتد. فرهنگ از نوع «شدن» و «تغییر» است. چگونه فرهنگ می‌تواند تغییر پیدا کند و انسان‌ها می‌توانند یاد بگیرند که طور دیگری زندگی بکنند. تغییرات فرهنگی در طول تاریخ پیوسته اتفاق می‌افتاد و امکان‌پذیر است. در جلسه‌ی حاضر این تغییرپذیری، در چارچوب نظریه مم توضیح داده می‌شود.

گفته شد که فرهنگ دارای ریز واحدهای مم‌تیکی است که حاوی داده‌ها و اطلاعات‌اند. داده‌ها پیوسته می‌تواند توسط عاملان انسانی (Agent ها) به صورت‌های متفاوتی نسخه‌برداری و کپی شود. بدین ترتیب پردازش تازه‌ای از داده‌ها فراهم می‌آید؛ ترکیب‌های متفاوت و متمایزی از اطلاعات و دانش به وجود می‌آید و موجب تغییرات مم‌تیک، و تنوع و تحول و توسعه‌ی فرهنگ می‌شود. با تجربه‌های جدید، الگوهای رفتاری جدید به میان می‌آید، کنش‌گران مم‌های جدیدی را صورت‌برداری و تولید می‌کنند و ترویج می‌دهند. در نتیجه کپی‌های جدید و نسخه‌های جدیدی از کدهای اطلاعات مم‌تیک به وجود می‌آید و تجربه‌های تازه‌ای شکل می‌گیرد.

فرایند تحولات مم‌تیک را می‌توان چیزی تقریباً متناظر با تحولات ژنتیک عنوان کرد. «ماکاک‌ها» جزو تیره‌ی نخستین‌های تبار انسان‌ها به شمار می‌روند. اینها چگونه تداوم پیدا کردند و چگونه از آن وضعیت نخستین

خودشان تحول یافتند و انسان‌های تکامل یافته‌تری شدند؟ این نمونه‌ای از تحولات ژنتیک و ممیتیک است. «ماکاک‌ها» در جنگل زندگی می‌کردند؛ آنها ریشه‌های گیاهان جنگلی را با دست پاک می‌کردند و می‌خوردند. کنجکاوی و ماجراجویی، گروهی از ماکاک‌ها را به ساحل دریا کشاند. آنها در ساحل دریا ریشه‌هایی را که می‌خوردند به‌عنوان یک نوع کنش، به‌عنوان یک تجربه‌ی جدید در آب می‌اندازند و بعد برمی‌دارند و می‌خورند. این تجربه‌ی تازه موجب می‌شود از آن پس یاد بگیرند که ریشه‌هایی را که می‌خواهند بخورند، با آب بشویند و سپس بخورند. این چنین، یک تجربه‌ی جدید از تغذیه به‌وجود می‌آید. در متن این پراکسیس، و بر اثر میل به فهمیدن و کنجکاوی، زیست آنها تحول پیدا می‌کند. این تجربه‌ای که ماکاک‌ها می‌کنند، حاوی اطلاعات جدید است. گروهی از ماکاک‌ها حاوی اطلاعات جدیدی می‌شوند که چگونه ریشه‌ها را بخورند. تغذیه و فرهنگ تغذیه‌ی آنها توسعه پیدا می‌کند.

داستان خلیات و فرهنگ و روحيات هم، مانند همین فرهنگ تغذیه است. چگونه ماکاک‌ها زندگی در کنار ساحل را تجربه کردند و فرهنگ تغذیه‌ی آنها توسعه پیدا کرد. در واقع تجربه‌های جدید، حاوی اطلاعات جدید شد و منشأ یادگیری و تحول فرهنگ آنها شد. پس تجربه‌های جدید می‌تواند اطلاعات جدید در بر داشته باشد و فرض‌های پایه‌ی ما را متحول کند؛ می‌تواند دانش درونی شده‌ی انسان‌ها را دگرگون نماید.

یک مثال از این امر می‌تواند در فرهنگ رانندگی اتفاق بیافتد. می‌شود که تحول ممیتیک در فرهنگ رانندگی رخ بدهد و رمزهای رفتاری مربوط به آن عوض بشود، وقتی فرض‌های پایه، دانش، و پردازش علائم عوض بشود، رفتار و هنجارهای ما هم عوض می‌شود؛ همان‌طور که فرهنگ تغذیه‌ی ماکاک‌ها عوض شد، فرهنگ رانندگی هم می‌تواند عوض شود؛ مثلاً عبور از خط‌کشی، یا توقف در برابر چراغ قرمز، از جنس الگوهای نورماتیو و ادراکی تبدیل می‌شوند.

مثال دوم، اطلاعات ممیتیک مربوط به فرهنگ سیاسی است که می‌تواند عوض بشود؛ مردم یاد می‌گیرند که گفت‌وگو بکنند؛ مصالحه و معدل‌گیری دیدگاه‌ها، تبدیل به ادراک درونی شده و هنجار می‌شوند. گروه‌ها یاد می‌گیرند که در موارد اختلاف، معدل دیدگاه‌هایشان را مبنا قرار بدهند و با هم توافق و اجماع کنند.

مثال سوم تعهد حرفه‌ای است که می‌تواند در م‌های رفتار سازمانی و شغلی درونی بشود؛ و همین‌طور سایر روحيات اجتماعی مانند احترام متقابل و...

پس پراکسیس و یادگیری مسئله‌ی مهمی است. میل به فهمیدن و طرز نگاه‌های متفاوت و اکتشافات جدید ماکاک‌ها را در نظر بگیرید. تجربه‌ها و کنش‌های جدید و عمل‌رهایی‌بخش دست به دست هم می‌دهند و وضع فرهنگ را تغییر می‌دهند. الگوها و شیوه‌های اندیشیدن در متن پراکسیس تغییر پیدا می‌کند. ماکاک‌ها زندگی

توأم با حرکت چهار دست و پای داشتند؛ حرکات و جابه‌جایی‌شان به شکل چهار دست و پای بود؛ ولی در متن پراکسیس، یک نوع کنش ایستادن اتفاق می‌افتد، تجربه‌ی ایستادن به آنها دست می‌دهد؛ تجربه‌ی ایستادن یک تجربه‌ی اجتماعی جدید برای آنها بود. نویسندگانمانند ادگار مورن توضیح داده‌اند که چگونه ایستادن منجر به تغییر آناتومی آنها شد. وقتی آنها می‌ایستند، ایستادن را تجربه می‌کنند، آناتومی آنها تغییر پیدا می‌کند، و نتیجه‌اش راه رفتن روی دو پا است. این راه رفتن روی دو پا سبب می‌شود آنها بتوانند به شکل جدیدی زندگی کنند. وقتی محدودیت‌های حرکتی از دست رفع می‌شود، دست‌ها قدرت تحرک و اقدام بیشتری پیدا می‌کنند؛ مهارت‌های جدیدی را با دست‌ها تجربه می‌کنند؛ ابزارهای جدید می‌سازند. وقتی ابزارهای تازه می‌سازند مناسبات قبلی به مناسبات شکار مناسب تبدیل می‌شود. اینها نتیجه‌ی پراکسیس و یادگیری است؛ و در متن آنها مهارت‌های زندگی عوض می‌شود. از سوی دیگر وقتی آنها می‌ایستند، آرواره آزاد می‌شود؛ وقتی آرواره آزاد می‌شود، جمجمه از آن فشارهای مکانیکی که در حالت چهارپایی داشتند رها می‌شود؛ وقتی جمجمه از آن فشارهای مکانیکی آزاد می‌شود، امکان اینکه جمجمه توسعه پیدا کند و مغز رشد بکند، افزایش می‌یابد. مغز رشد می‌کند و انسان پیشرفته متولد می‌شود (از این، در سیاق قرآنی به «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ» تعبیر شده است).

لازمه‌ی تکامل بیولوژیک مغز این بود که جمجمه این آمادگی را داشته باشد؛ این هم لازمه‌اش آن بود که بدن روی دو پا باشد و سنگینی که در حالت چهارپایی روی جمجمه هست، به تدریج رفع بشود. پس پراکسیس، کنش و تجربه‌های جدیدی زیست اجتماعی، می‌تواند حتی در بیولوژی ما، در نظام بیولوژیک و ارگانیسم ما منجر به تغییراتی شود و به تکامل بیولوژیک ما بینجامد. الان حتی صحبت می‌شود که تغییر الگوهای غذایی و توسعه موجب می‌شود که قد انسان‌ها افزایش یابد. یعنی به‌طور کلی مردم‌شناسی نسبت و ثقیلی با زیست‌شناسی دارد و انسان‌شناسان درباره‌اش بحث می‌کنند. تکامل مغز ماکاک‌ها، در واقع تکامل ذهن - بدن آنها بود. امکان کاربرد پیچیده‌ی علائم و پردازش گسترده‌ی اطلاعات به وجود آمد. این خود موجب یادگیری‌های جدید شد. مناسبات جدید شکل گرفت و مهارت‌های زندگی توسعه پیدا کرد و شیوه‌های جدید تولید به وجود آمد

در متن پراکسیس و کنش، تجربه‌های اجتماعی و یادگیری جدید اتفاق می‌افتد. یک نمونه از این، زبان است. الگوها و هنجارهای زبانی گاهی فقط کپی می‌شوند و مردم، زبان را به شکل خطی کپی می‌کنند؛ کاربرد زبان به شکل خطی پیش می‌رود که همان یادگیری زبان توسط کودکان از بزرگان یا انتقال الگوهای زبانی از یک نسل به نسل دیگر است. تصرف‌هایی نیز که در طی این فرایند شکل می‌گیرد، خطی است. مثلاً با تصرف‌های اشتقاقی، نسخه‌های جدیدی از واژگان به وجود می‌آید. به‌عنوان نمونه شما واژه‌ی «جوانمردی» را در نظر بگیرید که چگونه

به وجود آمده است. «جوان» به «مرد» اضافه شده و «جوانمرد» با «ی» ترکیب جوانمردی را به عنوان یک واژه‌ی جدید ایجاد کرده است. این یک نوع تصرف اشتقاقی است. اما گاهی نیز، سطح کنش، بالاتر از اشتقاق معمول است و نسخه‌های جدیدتری به وجود می‌آید. مانند واژه‌ی «فرآیند» که در جامعه‌ی معاصر ما به عنوان ترجمه‌ی process ساخته شد. نوعی دیگر از تصرف در زبان، چیزی فراتر از اشتقاق و یا حتی واژه‌های جدید است بلکه از طریق گویش‌ها است؛ در طول تاریخ یک زبان بر اثر گویش‌های مختلف تنوع پیدا کرده است. این نشان می‌دهد که می‌تواند یک زبان توسعه پیدا کند. زبان - به تعبیر داریوش آشوری - یک هستی «باز» دارد و می‌تواند تحول و توسعه پیدا کند. ایشان کتابی دارد تحت عنوان «زبان باز»، و توضیح می‌دهد که انگلیسی‌ها و تا حدودی فرانسوی‌ها - بیشتر از آلمانی‌ها - توانسته‌اند تجربه‌های جدید زبانی را دنبال کنند. انگلیسی‌ها بیشتر از آلمانی‌ها توانسته‌اند کدهای زبان آنگلساکسونی خودشان را بسط و گسترش دهند، و از اطلاعات زبان یونانی و لاتین و با توجه به ظرفیت‌های علمی و حقوقی آنها استفاده کنند و نسخه‌برداری‌های جدیدی را سامان دهند. زبان یک امر گشوده‌ای است و بر اثر تجربه‌ها و کنش و یادگیری می‌تواند تحول پیدا کند.

همان‌طور که زبان بر اثر کنش، تاریخت و تجربه تحول پیدا می‌کند و در متن تجربه‌ها، هنجارهای زبانی یک جامعه تغییر پیدا می‌کند، خلیات آنها نیز می‌تواند تحول پیدا کند و الگوها و هنجارهای رفتاری و اخلاقی هم می‌تواند تکامل پیدا بکند. این، نیازمند تجربه‌های جدیدی از زیست اجتماعی و نیازمند کنش عاملان انسانی و واسطه‌های تغییر است. هر چه امکان تجربه‌های جدیدی از زیست فراهم شود، الگوهای متفاوتی از اندیشیدن نیز توسعه پیدا می‌کند و الگوهای متفاوتی از عمل کردن محقق می‌شود و نگاه‌های جدیدی شکل می‌گیرد. جور دیگر دیده می‌شود؛ فرض‌ها عوض می‌شود و فرض‌های جدید شکل می‌گیرد؛ فرض‌هایی مانند این که «دیگری غیرقابل اعتماد است» جای خودش را می‌دهد به این که «می‌شود به دیگران اعتماد کرد»، «می‌شود با دیگران گفت‌وگو کرد». در نتیجه نسخه‌برداری‌های جدیدی از م‌ها - که حاوی اطلاعات و هنجارهای جدید هستند - توسعه پیدا می‌کند.

این مهم، نیازمند «عاملان انسانی» است. جوامع و فرهنگ‌ها بر اثر عاملیت انسانی تحول پیدا کرده‌اند. عاملان اجتماعی می‌توانند مبدعان دیدگاه‌ها و رفتارهای جدید، و حاملان و مروجان م‌های جدید باشند. شما همه‌تان تجربه‌ی زیسته‌ی این امور را در سطح بسیار بالایی دارید. من - به عنوان یک دانش‌آموز کوچک - وظیفه‌ی خودم می‌دانم در پایان سال ۱۳۸۷ از آقای ترکمان به عنوان عضو بسیار مؤثر این جمع و یکی از اعضای دانشمند این هم‌اندیشی، سپاسگذاری بکنم. ایشان با تأسیس نهاد مدنی «همسفران» (به عنوان یک «سمن») و با ارتباط‌ها و پی‌گیری‌هایشان، تجربه‌های جدیدی از زندگی جمعی را از طریق مسافرت جمعی برای برخی علاقه‌مندان فراهم

آورده‌اند. این خیلی مهم است که انسان‌ها بتوانند با هم به سفری بروند و احساس کنند که می‌شود تجربه‌ی جدیدی از زندگی اجتماعی داشت.

ما عادت کرده‌ایم که وقت انتخابات، حزبی راه بیندازیم و ماشین حزبی درست کنیم و مردم را سوار کنیم و ببریم که رأی بدهند. البته برای جامعه‌ی ایرانی، سیاست مهم است، و ساختارهای سیاسی دخل تمامی در خلیات و رفتارهای اجتماعی دارند. ولی واقعاً نمی‌شود فقط با این جور چیزها توسعه انسانی را محقق کرد. ما به توسعه‌ی بسیار عمیق و نافذ مدنی، توسعه فرهنگی، توسعه در زیست اجتماعی، توسعه در هنجارها (نرم‌ها) و الگوهای ادراکی و رفتاری نیاز داریم. این دگرگونی‌ها امکان‌پذیر است. همه جای دنیا هم این طوری توسعه یافته است؛ نهادهای داوطلبانه به وجود آورده‌اند که انسان‌ها داوطلبانه در نهادی فعالیت کنند و آنجا بتوانند با دیگران ارتباط برقرار کنند. حلقه‌های کیفیت ایجاد کرده‌اند. جامعه باید دارای حلقه‌های کیفیت زندگی باشد؛ حلقه‌هایی داشته باشد که در ابعاد مختلف علمی، فرهنگی، هنری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... با هم تمرین و تولید و خلاقیت بکنند.

اما فقط «زیست- نهادهای» مناسب هستند که الگوهای تازه‌ی زیست اجتماعی را می‌توانند تسهیل و بقای آنها را تضمین بکنند. برای اینکه تجربه‌های جدید، پایدار بشوند و منجر به یادگیری تازه بشوند (مانند آنچه در مثال ماکاک‌ها دیدیم) نیازمند شرایط و لوازم نهادینه‌ای هستند. کمپل و دیگران، «یادگیری» را تعریف کرده و آن را «تغییر نسبتاً پایدار رفتار» دانسته‌اند. یادگیری وقتی محقق می‌شود که در رفتار، تغییر نسبتاً پایدار روی بدهد و این مستلزم تدابیر نهادینه است.

در اوایل دوره بعد از انقلاب، مم‌های همبستگی در جامعه‌ی ایران رواج پیدا کردند. درو رفتن‌های مردم، کار دانشجویان در کارگاه‌های آجرپزی، سامان دادن تعاونی در محله‌ها، و کارهای داوطلبانه نمونه‌ای از علاقه به هنجارهای غیرمبادله‌ای بود. چون ما از سال‌ها پیش در کار فهمیدن این بودیم که زندگی هنجارهایی دارد که غیرمبادله‌ای است. انسان کاری را انجام بدهد، بدون اینکه بخواهد یک ارزش مادی را مبادله کند؛ ارزش‌های معنوی را مبادله کند و مطلوبیت‌های جدیدی را به دست آورد. این وضع و اتفاق با انقلاب واقعاً توسعه پیدا کرد و تکثیر شد. این نسخه‌برداری‌ها و کپی‌های جدید تکثیر شد و رواج پیدا کرد؛ مم همبستگی، مم تعاون، مم ارزش‌های غیرپولی، ارزش‌های غیربازاری، این که روابط انسان‌ها فقط با ارزش‌های مبادله‌ای و بازاری نیست، ارزش‌های غیربازاری هم وجود دارد. این رفتارها، مطلوبیت‌هایی برای مردم ایجاد می‌کرد؛ ارتقاء پیدا می‌کردیم؛ هستی تازه‌ای می‌یافتیم؛ لذت می‌بردیم (حتی بسیار بیشتر از آن لذتی که از پول می‌بریم)؛ و این‌ها خیلی مهم است. اما این وضع چرا از بین رفت؟ نمی‌گوییم از بین رفت، چون مدعای بزرگی است؛ ولی شواهد

زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد بسیاری از این ارزش‌ها ضعیف و لاغر و نحیف شده‌اند و در خیلی از عرصه‌ها، از بین رفته‌اند و حداقل نتوانسته‌اند توسعه و گسترش پیدا بکنند. چرا ما نتوانستیم آن مناسبات و رفتارها و وضع جدید را حفظ کنیم و یاد بگیریم؟ یادگیری‌های ما سرکوب شد؛ یعنی رفتارهای ما پاداشی نگرفت و در نتیجه خاموش شد. رفتاری که ما یاد می‌گیریم اگر دوباره پاداش بگیریم، توسعه پیدا می‌کند. وقتی آن رفتار پاداش مناسب نداشته باشد، خاموش می‌شود. چگونه و چرا آن رفتارها خاموش شد؟ چرا آن رفتارها، شعله‌ور نشد و توسعه و بسط پیدا نکرد؟ چرا تغییرات نسبتاً پایدار نشدند و دوباره به رفتارهای سابق برگشتیم؟

به نظر می‌رسد الگوهای جدید زیست اجتماعی، تا اندازه‌ای به وجود آمدند ولی «زیست نهاد» مناسب برای آنها وجود نداشت. اصلاحات در جامعه، زیست نهاد مناسب می‌خواهد که تثبیت شود و باقی بماند. تغییر ساختارهای سیاسی و نهادهای حقوقی و محیط حقوقی، در این راستا ضروری بوده است. ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باید تحول پیدا بکنند و اصلاح بشود. حداقل آن چیزی که در دایره‌ی قدرت و توان جمع‌هایی مثل ماست، آن که می‌توانیم در سطح خانواده‌ها و جمع‌های داوطلبانه و اجتماعات کاری و محله‌ای و مدنی، دست به کار بشویم. مانند گفت‌وگوهای هفتگی در خانواده‌ها، گفت‌وگوی پدران و مادران با هم و با فرزندان، گفت‌وگو و همکاری در نهادهای مدنی و اجتماعات محلی و...

ما در در جمع‌های داوطلبانه و در اجتماعات یادگیری کوچک و در حلقه‌های کیفیت زندگی می‌توانیم تجربه‌های جدید را بسط بدهیم که دربرگیرنده‌ی تحولات ممیک و کدهای ادراکی و هنجاری جدید باشد. همان‌طور که نیاکان ما ایستادن را تجربه کردند، همان‌طور که ملت‌های دیگر نظم و گفت‌وگو را تجربه کردند، ما هم می‌توانیم مفاهیم و تفاهم و مدارا را تجربه نماییم و فرض‌های بهتری را برای زیست جمعی درونی کنیم. می‌توانیم قابل اعتماد بودن را، قابل پیش‌بینی بودن را قابل توافق و مصالحه بودن را در مناسبات فی‌مابین تجربه کنیم. وقتی ما قابل پیش‌بینی هستیم که به قول و قرار خود ملتزم می‌مانیم. «ما قابل پیش‌بینی هستیم»، یعنی وقتی به کسی قول می‌دهیم دیگری می‌داند که می‌شود پیش‌بینی کرد که ما این رفتار را انجام خواهیم داد؛ به وعده‌ها و تعهدات و پیمان‌هایمان، التزام داریم. آن چیزی که در سنت‌های ما هم هست (مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ») و می‌شود دوباره آنها را با تجربه‌های امروزی و خردورزانه احیا و نسخه‌برداری کرد. قرآن سر به سر پیام‌های عرفی و غیرمذهبی دارد؛ گزاره‌ها و اندرزها و یادآوری‌هایی دارد که فرامذهبی هستند و ربطی به مذهب خاصی ندارد: کار دین این است که در ما یک نیروی معنوی ایجاد می‌کند تا یک امر عقلانی، عرفی و بشری را با ایمان کامل تجربه کنیم.

ادراک و هنجار «قابل پیش‌بینی بودن» در واقع یک نوع مهم است، حاوی اطلاعاتی است که بچه‌ها یاد می‌گیرند، آدم‌های قابل پیش‌بینی باشند. وقتی آدم قابل پیش‌بینی است، خودش هم لذت می‌برد؛ دیگران هم از بودن با او و ارتباط با او نفع می‌برند؛ و این تکثیر پیدا می‌کند. وقتی ما راست حرف می‌زنیم قابل اعتماد هستیم؛ صداقت، درست‌کاری، انجام صحیح تعهدات، قابل توافق بودن، قابل گفت‌وگو بودن و مانند آن می‌تواند کمک کند که یک فرهنگ دگرگون شود. بحث جناب مهندس توسلی با مثال‌هایی که از تجربه مدیریت شهری خود در اوایل انقلاب بیان خواهند کرد، می‌تواند در این بحث به ما کمک بیشتری بکند. متشکرم.

دیدگاه‌های مهندس محمد توسلی، سخنران مدعو

بسم الله الرحمن الرحيم. همان‌طور که قبلاً اعلام شده است صحبت بنده در مورد مقایسه رفتار و خلق و خوی مردم در دوران قبل و پس از انقلاب با تأکید بر تجربه‌ی مدیریت شهر تهران در دو سال اول انقلاب است. من فکر می‌کنم با بحثی که آقای دکتر فراستخواه در دو جلسه اخیر در ارتباط با نظریه‌ی م‌ها داشتند و توضیحاتی که اخیراً دادند، گزارش من از مشاهدات و تجربه‌های مدیریتی شهر تهران و نیز تحلیل رفتار اجتماعی مردمان در این دوره، در واقع یک نوع ارزیابی نظریه‌ی م‌ها در خصوص رفتار مردم است که ما در آن دوران شاهد آن بودیم. این گزارش را با استفاده از برداشت و نظریه‌ی مرحوم مهندس بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» آغاز می‌کنم. همه‌ی شما این کتاب را خوانده‌اید و با این نظریه آشنا هستید؛ این که چگونه آن فرهنگ همکاری، هم‌سویی، هم‌دلی و هم‌گامی که به تدریج تا پیروزی انقلاب به وجود آمد و «همه با هم» بودیم و چگونه پس از پیروزی با تغییر برخی از رفتارها و گفت‌وگوها، این وضع و رفتار تبدیل به «همه با من» شد، و این تحول چه پیامدهایی در رفتار شهروندان در جامعه‌ی ایران پدید آورد.

می‌دانیم که انقلاب سال ۵۷ پدیده‌ای نبود که دفعتاً به وجود بیاید؛ این تحولات ریشه در تاریخ ما داشت. من نمی‌خواهم از انقلاب مشروطه شروع کنم؛ قطعاً انقلاب ۵۷ ریشه در آن دوران و تحول داشت؛ اما لااقل تجربه‌ی سال‌های ۳۰ تا ۳۲ و حوادثی که در کشور ما اتفاق افتاد و گفت‌وگوهایی که در فضای سیاسی-اجتماعی ایران حاکم شد یک تحول درونی در ارزش‌های جامعه ما پدید آورد؛ نگاه جدیدی در این دوره به وجود آمد. اندیشه‌ای مطرح شد که مصدق مصداق و تبلور آن بود، و مردم پاسخ نیازهای خودشان را در گفت‌وگوها می‌دیدند. بحث آزادی، کرامت انسان، حق مردم برای حاکمیت بر سرنوشت خویش و استقلال سیاسی و اقتصادی به صورت یک گفت‌وگو عملی-بدون اینکه در مورد آن نظریه‌پردازی زیادی انجام شود- در برنامه‌ها مشهود و برجسته شد. مردم احساس کردند که هویت ملی و دینی دارند. با شرایط پیرامونی و مجموعه‌ای از علل و عوامل، متأسفانه این گفت‌وگو نتوانست تداوم پیدا کند و کودتای ۲۸ مرداد مانع نهادینه شدن و گسترش آن شد. اما آثار آن تحول اجتماعی و انباشت‌های فرهنگی و آموزه‌هایی که در جامعه ما به وجود آمده بود، دست مایه‌ی ملت ما شد. تجربه‌ی نهضت مقاومت ملی و نیز تجربیات سال‌های ۳۹ تا ۴۲ و خود قیام خرداد ۴۲ انباشت تجربه‌های دیگری برای ملت ما بود و به‌طور خلاصه تحلیل و گفت‌وگوهای جدید به وجود آمد. نسل جوان و متعهد ما به دنبال راهکار جدیدی بود. در همین راستا بود که حرکت‌های مسلحانه در جامعه شکل گرفت. من نمی‌خواهم راجع به درستی یا نادرستی آن تلاش‌ها صحبت کنم، اما نفس این گفت‌وگوها، تحول فرهنگی به وجود آورد. در بسیاری از خانواده‌ها، جوان‌ها از خانواده‌های خودشان بریدند و این گفت‌وگوهای جدید آنان را متأثر کرد. همین جا تأکید کنم

کسانی که وارد این عرصه شدند بهترین فرزندان خانواده‌های جامعه ما بودند، اعم از سازمان مجاهدین خلق یا چریک‌های فدایی خلق یا حتی حزب ملل اسلامی. رهبر حزب ملل اسلامی، آقای بجنودی بود؛ یک جوان ۱۹-۲۰ ساله که از عراق آمد و مبارزه مسلحانه علیه رژیم را آغاز کرد. امروز ایشان مدیریت یک نهاد فرهنگی را برعهده دارد. آنها آدم‌های عادی نبودند که وارد این عرصه شدند.

تحولات سیاسی در سال‌های ۴۴ تا ۵۴ خود موجب تحولات کیفی و فرهنگی در جامعه‌ی ما شد. با وجود اینکه این حرکت‌ها در ظاهر سرکوب اما انباشتی فرهنگی در جامعه‌ی ما ایجاد کرد که خود از جمله زمینه‌های تحقق و پیروزی انقلاب سال ۵۷ شد. من در اینجا بایستی به نقش فرهنگ‌سازی دکتر شریعتی بین سال‌های ۴۷ تا ۵۲ نیز اشاره کنم. در همین حسینیه ارشاد، کلاس‌هایی شکل گرفت که بیش از ۵ هزار دانشجو در آن ثبت نام می‌کردند و آموزش می‌گرفتند. مجموعه‌ی این رویدادها و شرایط که در ۲۵ سال (حد فاصل کودتا تا انقلاب) در جامعه‌ی ما رخ می‌داد زمینه‌ساز یک تحول فرهنگی بود. اگر ما بخواهیم رفتار امروز مردم را دنبال و تحلیل بکنیم نمی‌توانیم این پیشینه‌ی تاریخی و سرمایه‌ی اجتماعی را- که در جامعه‌ی ما به وجود آمد- نادیده بگیریم.

هم‌چنین تحولی که در روحانیت به وجود آمد قابل توجه است. در سال ۴۱ اولین بیانیه‌ای که مراجع قم می‌دهند مخالفت با شرکت زنان در انتخابات و بحث اصلاحات ارضی است. اما آن گفتمان به یک گفتمان ضداستبدادی تبدیل می‌شود و ادامه پیدا می‌کند، و روحانیت نقش مؤثری در تحولات اجتماعی ما به عهده می‌گیرد.

مقدمه‌ی بحث را جمع‌بندی کنم؛ اگر در سال‌های قبل از انقلاب روحیه‌ی همفکری، همگامی، همدلی و حالت ایثار و فداکاری در ملت ما به وجود آمد، این دقیقاً به خاطر پیشینه‌ای است که لااقل از جنبش مشروطه و به خصوص از دهه‌ی ۳۰ در ایران وجود داشت. در چه مقاطع تاریخی زمینه‌های این انسجام و وفاق و همکاری‌های اجتماعی شکل می‌گیرد؟ موقعی که انسان‌ها ببینند به نیازهای واقعی آنها پاسخ داده می‌شود. خداوند انسان‌ها را آزاد خلق کرده است و آنها اختیار دارند نیازمند کرامت هستند و حقوق بشر برای آنها مطرح است. آنها می‌خواهند بر سرنوشت خودشان تأثیرگذار باشند، نمی‌خواهند وابسته باشند. هر گفتمانی که بتواند به این نیاز طبیعی انسان‌ها پاسخ دهد خود به خود زمینه‌ی این همگامی و همکاری و وفاق را فراهم می‌کند. اگر بعد از ۴۲ سال از درگذشت دکتر مصدق، نسل جوان ما- که به لحاظ تاریخی ارتباطی با ایشان نداشته است- همان گفتمان را گرامی می‌دارد، به خاطر این است که می‌بیند آن گفتمان و آن راه، پاسخگوی نیازی است که امروز او هم احساس می‌کند. مردم در اجتماعات و تظاهرات سال ۵۷ چه شعارهایی می‌دادند؟ آیا شعارهای مردم، چیزی جز مطالبات آنها بود؟ چه عکس‌هایی در راه‌پیمایی‌ها بیشتر حمل می‌شد؟ عکس کسانی که همین ارزش‌ها را به آنها یاد داده بودند و منادی آنها بودند.

همه به یاد داریم که رهبر فقید انقلاب چگونه هویت جمهوری اسلامی ایران را در پاریس معرفی می کردند؛ تبیینی که به نوعی هویت ملی و هویت اسلامی انقلاب را فراگیر و جهانی کرد. آیا جز این بود که آقای خمینی هم بر همین گفتمان و نیازهای واقعی مردم تأکید کردند و براساس همین پیمان و گفتمان بود که مردم ایشان را به رهبری انقلاب انتخاب کردند و در ۱۲ فروردین سال ۵۸ به جمهوری اسلامی رأی دادند؟ این فقط مربوط به نخبگان و روشنفکران نبود، بلکه کل جامعه ما براساس این پیمان و گفتمان و مطالبات، رهبری ایشان را مورد تأیید قرار دادند. حتی احزابی که این گفتمان را قبول نداشتند (مثل حزب توده) آنها هم در شرایط انقلاب همین گفتمان را پذیرفتند. یادمان هست که آقای به آذین (اعتمادزاده) که در واقع نماد حزب توده در داخل کشور بود، همان گفتمان را مطرح می کرد و پیشنهاد جبهه‌ی ضداستبداد را عنوان کرد؛ همان پیشنهاد و نظری که آقای خمینی و برخی از مراجع داشتند و حرکت ضداستبدادی را شروع کردند. حتی آنها هم همین گفتمان را پذیرفتند؛ چرا که گفتمان فراگیر جامعه‌ی ما بود. در همین جا باید به نقش «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» در آن شرایط و تأثیری که در تسهیل روند انقلاب و کاهش هزینه‌های آن داشت اشاره کنم؛ آنها هم همین گفتمان را مطرح کردند و تأثیرگذار بودند.

پس از این مقدمه‌ی بسیار اجمالی و فشرده، حالا مشاهدات خود را از نوع رفتاری که مردم در دوران انقلاب داشتند، به طور خلاصه بیان می کنم.

همه‌ی ما به یاد داریم که اولین واکنش را به این گفتمان، طبقات متوسط جامعه ما داشتند. نخبگان و قشرهای مرفه جامعه که آگاهی بیشتری داشتند این گفتمان را زودتر پذیرا شدند؛ توده‌های محروم جامعه آخرین اقشاری بودند که به انقلاب پیوستند، آنها بیشتر به دنبال بهره‌برداری از گفتمان انقلاب بودند. رخدادهایی مثل مراسم چهل‌م‌های زنجیره‌ای (چهل‌م قم، تبریز، یزد) همسویی مردم را در نقاط مختلف کشور - نسبت به هر حادثه‌ای که در کشور اتفاق می افتاد - نشان می داد و موجب گسترش انقلاب می شد. ما در آن موقع سازمانی یک‌پارچه و گسترده نداشتیم. یکی از ویژگی‌های انقلاب این بود که هسته‌های مبارز در این دوران کاملاً متکثر و در کل جامعه پراکنده بود و به همین علت هم قابل سرکوب نبود؛ اما خود مردم با همان گفتمانی که در عرصه یا وجدان عمومی وجود داشت انسجام و هماهنگی خویش را با رهبری انقلاب به تدریج افزایش می دادند.

در اینجا باید از حادثه ۱۷ شهریور و سرکوبی که در میدان شهدا (ژاله) انجام شد یاد کنم؛ من خود در آنجا حضور داشتم و در اطراف میدان شهدا شاهد بودم که وقتی زخمی‌ها را از محل حادثه دور می کردند در همه‌ی منازل - بدون استثناء - باز بود. به افرادی که فرار می کردند کمک می نمودند و زخمی‌ها را مأوا می دادند. هر چه را داشتند (پنبه، ملافه و وسایل درمان) در اختیار زخمی‌ها می گذاشتند. یک نوع همدلی و وحدت یک‌پارچه در

آن منطقه (خیابان ایران و کوچه عباس آباد و میدان شهدا) شکل گرفته بود. از این پدیده نمی‌شود همین‌طور ساده گذشت. راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا از دیگر جلوه‌های مشارکت گسترده و همدلی مردم بود که با پیگیری و ابتکار جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر برگزار شد. هرچند ستاد برگزاری راهپیمایی وجود داشت که این راهپیمایی‌ها را تدارک می‌دید و هماهنگ می‌کرد، اما خود مردم به‌طور طبیعی و خودجوش، هماهنگی و سازمان یافتگی چنین راهپیمایی‌هایی را به عهده داشتند. این وضع در مورد ستاد استقبال از امام نیز وجود داشت. این ستاد توانست به صورت خیلی طبیعی بسیاری از افراد را در سازمان ستاد استقبال، سامان دهد. بسیاری از افرادی که آن موقع در لایه‌های مثلاً دوم سوم و چهارم مشارکت داشتند، فکر می‌کردند جزء کمیته مرکزی استقبال از امام هستند؛ یعنی تا این حد، مدیریت مشارکتی اعمال شد و همه خودشان را به نوعی در این رویداد شریک می‌دانستند.

نمونه‌ی دیگر، رفتار طبیعی مردم در روز رفتن شاه (۲۶ دی ماه) است؛ در این روز، بدون اینکه از قبل اعلام شود و بدون اینکه سازمان‌دهی صورت گیرد، مردم چگونه رفتار کردند و چگونه در سراسر کشور واکنش هماهنگ نشان دادند؟ از این پدیده نمی‌شود گذشت، و باید آن را به‌عنوان یک پدیده اجتماعی مورد بررسی قرار داد.

اما چون وقت محدود است در اینجا می‌خواهم تجربه‌ی مستقیم خود را در دوران مدیریت دو سال اول انقلاب بیان کنم. همه یادتان هست که شهرداری در آن سال‌ها یک سازمان خوشنام نبود؛ خود همکاران ما در شهرداری تهران می‌گفتند، وقتی ما برای خواستگاری می‌رفتیم عموماً با واکنش منفی خانواده‌ها روبرو می‌شدیم! یعنی آنها تا این حد به لحاظ اجتماعی خوشنام نبودند. با تصور و احساسی که از انقلاب داریم طبیعی به‌نظر می‌رسد که مثل این دوران - که مدیران اتوبوسی عوض می‌شوند - باید تعداد زیادی مدیر را یک‌باره وارد شهرداری می‌کردیم. در حالی که در طول دو سال فکر می‌کنم که حدود ۱۰ یا ۱۱ نفر از افراد خارج از کارکنان شهرداری تهران در حوزه‌ی معاونان و برخی مدیران وارد شهرداری شدند. ما کوشش کردیم با سازوکاری از خود کارکنان شهرداری استفاده کنیم. استعدادهای موجود در آنجا را شناسایی کردیم و به‌همان‌ها مسئولیت دادیم و از اعتمادی که در روند انقلاب به‌وجود آمده بود، سود جستیم. این تجربه‌ی بسیار موفقی بود. با وجود برخی کارشکنی‌ها و تلاش بعضی افراد که مخالف حضور بنده در شهرداری تهران بودند و از بیرون سمپاشی می‌کردند، چون هیچ امکانی جز گفت‌وگو نداشتیم، با برگزاری جلسات گفت‌وگو، کوشش کردیم بر این سمپاشی‌ها فائق آییم. با گفت‌وگو توانستیم مجموعه‌ی استعدادها را جذب کنیم و به‌کارگیریم و فضا را تلطیف کنیم.

در برنامه‌ی اولین افطار شهرداری تهران که در سالن ۱۲ هزار نفری استادبوم برگزار شد یکی از رخدادهای خیلی زیبای شهر تهران شکل گرفت. در این برنامه نمایندگان همه‌ی اقشار شهر تهران شرکت داشتند؛ هم هیأت

دولت در آنجا حضور داشتند، هم نمایندگان انجمن‌های محلی بیست‌گانه‌ی شهر تهران، هم نمایندگان کارگران و... و خلاصه نمایندگان تمام اقشار جامعه در آن مراسم حضور داشتند. مرحوم طالقانی نیز در آن برنامه سخنرانی کردند؛ تمجیدی که ایشان از تلاش‌ها و خدمات کارکنان شهرداری کردند، موجب تحول قابل توجهی در روحیه‌ی آنها شد. این فضا در بسیاری از کارکنان شهرداری تأثیرگذار شده بود؛ آنها می‌گفتند که نگاه مردم شهر تهران نسبت به کارکنان شهرداری متحول شده و تغییر کرده است.

شاخص دیگری که به لحاظ رفتار مردم می‌توانم در اینجا گزارش کنم، بحث نیروهای داوطلب گسترده‌ای بود که در جامعه آماده‌ی همکاری بودند و به مدیران اعتماد داشتند. بخشی از آنان، دانشجویان خارج از کشور بودند که درس و زندگی‌شان را رها کرده بودند و به ایران آمده بودند، و ما از این نیروها در بخش‌های مختلف - به صورت داوطلبانه - استفاده می‌کردیم.

مطلب قابل اشاره‌ی دیگر، بحث قانون شوراها و زمینه‌سازی برای تشکیل شورای شهر بود؛ ما خودمان را موقت می‌دانستیم؛ فکر می‌کردیم که باید مردم شورای شهر را انتخاب کنند، و شورای شهر، شهردار تهران را انتخاب نماید. ما نیروهای داوطلبی را که در شهر تهران وجود داشتند در محلات (۳۷۵ محله در تهران شناسایی شده بود) سازماندهی کردیم، و انجمن‌های محلی به صورت داوطلبانه کار می‌کردند؛ اینها نقش بسیار مؤثری در کمک به مدیریت شهر تهران داشتند؛ همان برنامه‌ای که پس از قریب ۲۵ سال با عنوان شورایاری بر اساس ضرورت در سال‌های اخیر تشکیل شده است.

یکی از کارهایی که به صورت داوطلبانه صورت گرفت، تشکیل شورای گودنشین‌های جنوب شهر تهران بود که جمعی از همین نیروهای داوطلب در آنجا مستقر شدند، و ما اولین انتخابات شوراها را گودنشینان جنوب شهر تهران را زیر نظر وزارت کشور انجام دادیم. گودنشین‌های جنوب تهران در واقع پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی هستند؛ اما تجربه نشان داد که حتی در پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی نیز می‌توان بزرگ‌ترین کارهای اجتماعی را انجام داد. یعنی ما با کمک خود آنها و با حداقل هزینه توانستیم گودنشین‌ها را از گودها خارج کنیم و در نقاط دیگر اسکان دهیم. آن گودها امروز به بوستان‌هایی در جنوب تهران تبدیل شده است. من باید از آقای مهندس سعید حجازی که مدتی در جنوب تهران مدیر سازمان بهسازی جنوب تهران بودند و خدمات گسترده‌ای انجام دادند، یاد و تقدیر کنم.

اولین تجربه‌ای که ما با رفتار تحسین برانگیز مردم روبرو شدیم در همان اسفند سال ۵۷ در آخرین جمععی سال رخ داد: طرح پاکسازی شهر تهران. ما از سنت قدیمی ایرانی خانه‌تکانی آخر سال استفاده کردیم؛ همه یادتان است که تهران به شهری جنگ‌زده تبدیل شده بود. در و دیوارهای شهر پر از شعار بود و معابر شهر نیز

نیاز به پاک‌سازی داشت. شهرداری با نیروی انسانی محدودش قادر به انجام این کار نبود. وقتی ما فکر پاک‌سازی را مطرح کردیم با یکی دو تا مصاحبه و اکنش وسیع و گسترده‌ای در شهر تهران به وجود آمد. در آن روز، همه‌ی مردم جلوی خانه، کوچه و خیابان‌شان را به صورت گسترده‌ای پاک‌سازی کردند؛ حتی مدیران انقلاب از جمله مرحوم آیت‌الله طالقانی هم جارو دست گرفتند و در پاک‌سازی مشارکت کردند. وقتی اعتماد عمومی وجود دارد و آحاد جامعه‌ای، حکومت و مدیران را از خودشان می‌دانند، با تمام وجود همراه می‌شوند و چنین صحنه‌هایی را می‌آفرینند که باورش لااقل در شرایط کنونی شاید خیلی مشکل است.

من مثال دیگری را از رفتار مردم در آن مقطع، بیان می‌کنم. یکی از طرح‌های ما، حل مشکل ترافیک تهران بود. از جمله طرح‌های کوتاه‌مدت، بحث حل مشکلات هسته‌ی مرکزی شهر تهران و به ویژه مسأله‌ی ترافیک بود. برای اینکه این مشکلات حل شود از همان اسفند ۵۷ گروه کارشناسی کار کردند و در شهریور سال ۵۷ اولین مرحله‌ی این طرح اجرا شد. ما می‌خواستیم ۵۰ خیابان مرکزی شهر را یک طرفه کنیم و خطوط ویژه ایجاد نماییم. پیامد ایجاد خطوط ویژه این است که در سمتی از خیابان که خطوط ویژه واقع شده، دیگر نباید پارک صورت گیرد، و این، مزاحم کسب و کار و کاربری‌های تجاری است که در آن سمت قرار دارد. کارشناسان ما در سازمان حمل و نقل ترافیک می‌گفتند امکان ندارد بتوانیم این طرح را اجرا کنیم. آنها مثال می‌زدند و می‌گفتند قبل از انقلاب دو خیابان تخت طاووس و عباس‌آباد (مطهری و بهشتی) را می‌خواستند فقط یک طرفه کنند؛ دو ماه کار اطلاع‌رسانی و آموزشی انجام دادند تا این پروژه محقق شود. لذا تأکید می‌کردند که امکان ندارد این کار انجام شود. ولی من به آنها اطمینان دادم که شرایط انقلاب و اعتمادی که مردم به مدیران انقلاب دارند سرمایه‌ای است که ما با این سرمایه می‌توانیم طرح‌هایی را که به لحاظ کارشناسی در شرایط عادی امکان‌پذیر نیست اجرا کنیم. خطوط ویژه در سه شبانه روز، عملیاتی و اجرا گردید و طرح با موفقیت و استقبال مردم آغاز شد. حتی یک مورد تخلف و اعتراض مردم گزارش نشد.

آن حد از اعتماد و انسجام و پیوستگی مردم با مدیران شهر، قابل تکرار نیست. در شرایط کنونی به نظر نمی‌رسد که بتوان چنین طرح‌هایی را بدون واکنش مردم - که در واقع با منافع‌شان در چالش است - محقق کرد. تأکید می‌کنم که آن حد از ایثار و فداکاری و هماهنگی با مدیران شهر و دولت تکرار ناشدنی به نظر می‌رسد و مثال زدنی است. اجازه دهید نمونه‌ای دیگر را ذکر کنم. وقتی ما از همان اسفند ۵۷ مشغول به کار شدیم، ده‌ها طرح (طرح‌های نسبتاً کارشناسی شده) را افراد مختلف برای ما فرستادند؛ من اینها را جم کردم و همه در اختیار کمیته فنی سازمان حمل و نقل و ترافیک تهران قرار گرفت. محتوای این طرح‌ها مهم نیست؛ مهم مشارکت مردم در طرحی بود که مورد توجه همه قرار گرفته بود.

همه‌ی شما خاطرتان است که رفتار ترافیکی مردم در دوران پس از پیروزی انقلاب چگونه بود. در شرایطی که نیروهای انتظامی و راهنمایی و رانندگی تضعیف شده بودند، خود مردم مسئولیت‌ها را در خیابان‌های تهران و تقاطع‌های شهر تصدی می‌کردند و اگر گره‌ی به‌وجود می‌آمد خودشان راهنمایی می‌کردند. مردم یک‌پارچه خودشان را متولی مدیریت شهر می‌دانستند و کاملاً با مسئولان هماهنگی داشتند. رفتار مردم را موقعی که تصادف می‌کردند به یاد بیاورید؛ چگونه به همدیگر لبخند می‌زدند و چگونه گذشت می‌کردند و عبور می‌کردند. امروز رفتار مردم در هنگام تصادف چگونه است؟ البته متأسفانه آن رفتارها در فرهنگ و اخلاقیات مردم نهادینه و مستقر نشد، چون اگر نهادینه شده بود به این سادگی متحول نمی‌شد...

اعتماد مردم به اهداف و مدیران انقلاب، یک سرمایه اجتماعی بود، و این سرمایه اجتماعی می‌توانست در ابعاد مختلف تأثیرگذار باشد. متأسفانه آن وضع و آن مشارکت یک‌پارچه و ۹۸ درصدی در ۱۲ فروردین سال ۵۸ که اولین نظرخواهی رسمی از مردم بود به تدریج رو به افول رفت و نقاط افتراق از گفتمان غالب، بیشتر شد. همان‌طور که آقای مهندس بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» آورده‌اند- و در آنجا کار میدانی انجام گرفته و به‌صورت مستند بحث شده است- نخبگان جامعه اولین گروه‌هایی بودند که خشت کج تفرقه را در جامعه گذاشتند. کسانی که شعار تداوم انقلاب را می‌دادند؛ در حقیقت با طرح بحث تداوم انقلاب تأکید می‌کردند- به‌صورت غیرمستقیم- که در آن هدف مشترک (سقوط شاه)، «همه با هم» بودیم؛ این مهم، حاصل شده و حالا هر کسی دنبال هدف شخصی و گروه خودش برود و آن را در جامعه پیاده کند. مخالفت با دولت موقت- که به دولت امام زمان منتسب شده بود و دولت انقلاب بود- اولین گامی محسوب می‌شود که در همین راستا (انشقاق و اختلاف) برداشته شد و زمینه‌های تفرقه را در جامعه ما فراهم کرد. البته توده‌ی مردم از نخبگان تبعیت نکردند، چرا که با وجود تمام بدگویی‌ها و سمپاشی‌هایی که مثلاً با اشغال سفارت آمریکا انجام شد در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی، مرحوم مهندس بازرگان حدود ۷۰ درصد آراء مردم شهر تهران را کسب کردند؛ این رأی بالا نشان می‌داد که زمینه و تعلق خاطر اجتماعی به گفتمان ایشان- با وجود سمپاشی‌ها- کاهش پیدا نکرده است.

من چون فرصت نیست بحث‌ام را مختصر می‌کنم. به قرائت این آیه قرآن اکتفا می‌نمایم که می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا». این «حبل الله» در واقع «حبل الناس» است؛ همین محورهای انقلاب و مطالبات تاریخی و خواست مردم بود که انقلاب حول اینها شکل گرفت. متأسفانه اینها به تدریج نقض شد؛ قدرت‌طلبی برخی احزاب و گروه‌های سیاسی و روحانیت- که داعیه‌ی حکومت را داشتند- متأسفانه موجب شد که زمینه‌های تفرقه در جامعه‌ی ما فراهم شود. شاید بعد از اختلاف‌هایی که نخبگان جامعه‌ی ما ایجاد کردند و نتوانستند از

فضای به وجود آمده (فضای آزادی) برای گفت و گو و مفاهمه و پیشرفت کشور بهره گیرند، زمینه‌های تفرقه و انحراف شکل گرفت. شاید پس از اشغال سفارت آمریکا، اولین خشت کج را تغییر قانون اساسی گذاشت. آن پیش‌نویس قانون اساسی را که نوشته شده و قرار بود به فراندوم گذاشته شود و رهبر فقید انقلاب نیز آن را امضاء کرده بودند، تغییر کرد. برخی از مراجع اشکالات کوچکی راجع به آن داشتند که آن‌ها هم برطرف شد. ولی وقتی مجلس خبرگان قانون اساسی تشکیل شد، آن قانون را کنار گذاشتند و قانون جدیدی را تدوین کردند و اصول جدیدی را به قانون اساسی اضافه نمودند که با آن گفتمانی که رهبر فقید انقلاب در پاریس مطرح کرده بودند، هماهنگ نبود. از اینجا به تدریج زمینه‌های نقض پیمان در جمهوری اسلامی شکل گرفت. طبیعی است این نقض پیمان‌ها به تدریج آثار سوء خودش را بر جامعه و مردم و نیز بر کاهش اعتماد مردم بر جای گذاشت.

اعدام‌های بی‌رویه و خلاف قانونی که بعد از انقلاب انجام شد یکی دیگر از زمینه‌هایی بود که خشونت و بی‌قانونی را در جامعه ایجاد کرد و رواج داد؛ و این‌ها جملگی تفرقه را در جامعه افزایش داد. نکته‌ی قابل اشاره‌ی دیگر بسته شدن فضای سیاسی کشور پس از خرداد ۶۰ است. به نظر بنده، کسانی که آن استراتژی را انتخاب کردند شدیدترین ضربه‌ها را به آرمان‌های مردم و انقلاب زدند و فضای سیاسی جامعه را به سوی انسداد سوق دادند. اگر آن اتفاق رخ نداده بود، جریاناتی که دنبال قدرت بودند هیچ‌گاه قادر نبودند چنین فضای بسته‌ای را در دهه‌ی ۶۰ در جامعه‌ی ما حاکم کنند، و همان روند تکامل در جامعه می‌توانست ادامه پیدا کند.

این روند و وضعیت ادامه داشت تا اینکه در دوم خرداد سال ۷۶ یک نقطه بازگشتی فراهم شد. مردم به این امید که به ارزش‌های دوران انقلاب برگردند و اعتماد به مردم بازسازی شود، فعال شدند؛ شور و هیجانی شبیه اول انقلاب به وجود آمد و نقطه‌ی درخشانی بعد از انقلاب ایجاد شد. ولی این رخداد نیز به دو دلیل نتوانست تداوم پیدا کند؛ یکی کارشکنی محافظه‌کاران که به اصطلاح هر ۹ روز یک بحران آفریدند و نگذاشتند مدیران و مسئولان این دوران به گفتمان خودش و تعهداتی که کرده بودند، عمل کنند. و نکته‌ی بعد، عملکرد ضعیف اصلاح‌طلبان در این دوران است.

البته من باید این را نیز بگویم که با وجود نقض‌هایی که در این دوران وجود داشت، کارهای بزرگی هم انجام شد؛ تحولات اجتماعی بزرگی شکل گرفت که فکر می‌کنم مقایسه‌ی آن با عملکرد چهارساله اخیر بهتر ارزش‌های آن دوره و دستاوردهایش را قابل ارزیابی کند. در هر حال حضور مجدد محافظه‌کاران در قوه مجریه و مقننه اعتماد عمومی را در جامعه‌ی ما کاهش داده و شرایطی را فراهم کرده است که مردم تشنه‌ی تغییر و تحول و بازگشت به گفتمان اول انقلاب هستند. من فقط به این نکته اشاره کنم که این اتفاقی نیست که همه‌ی احزاب و گروه‌های سیاسی که در دوهی قبل (انتخابات ریاست جمهوری نهم) به نوعی انتخابات را تحریم

می کردند و شرکت نمی کردند، گفتمان‌شان را عوض کرده‌اند و به مشارکت در انتخابات متمایل شده‌اند. این تغییر رفتار خود یکی از م‌هایی است که قابل توجه و ارزیابی است. در واقع فضای جدیدی از رفتار سیاسی توسط شهروندان و گروه‌های سیاسی در حال شکل‌گیری است که این را هم بایستی مورد بررسی قرار دهیم.

خلاصه کنم؛ وضع نابسامان کنونی (به جهت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) و رواج ناهنجاری‌ها، آسیب‌های اجتماعی و خلیات نادرست را می‌توان پیامد سیاست «همه با من» و انحراف از گفتمان اول انقلاب یا مطالبات تاریخی مردم دانست. باید بررسی کنیم که چگونه می‌توان برنامه‌ریزی و عمل کرد تا اعتماد مردم را - که سرمایه اجتماعی گراندتری بود - دوباره به آنها برگرداند و زمینه‌های تغییر رفتار مردم را فراهم کرد. من از اطالهی سخن عذر می‌خواهم؛ ان‌شاءالله اگر ابهام و سئوالی باشد در وقت باقی مانده در خدمتتان هستم. متشکرم.

دکتر محمدحسین بنی‌اسدی

خسته نباشید. اگر دوستان سئوال یا نظری در مورد فرمایشات آقایان دارند، بفرمایند. من خودم شروع می‌کنم تا اینکه دوستان هم آماده برای اظهارنظر و سئوال شوند. من دو نکته را عرض می‌کنم؛ یکی در مورد صحبت آقای دکتر فراستخواه و یکی هم در مورد صحبت آقای مهندس توسلی. آقای دکتر فراستخواه دو جلسه لطف کردند و موضوع «م» یا «م‌های فرهنگی» را مطرح کردند؛ توضیح دادند که این م‌ها مثل ژن‌ها در عالم بیولوژیک هستند. این توضیحات به نوعی آنالوژی و مدل‌سازی است. یعنی همان نقشی را که ژن‌ها در تکوین رفتار آدمی دارند، م‌ها هم این نقش را در فرهنگ و رفتار اجتماعی ما ایفا می‌کنند. این سئوال برای ما مهم است چون جلسه‌ی ما خیلی آکادمیک نیست؛ ما دنبال راه‌های عملی هستیم که چگونه بتوانیم بر فرهنگ جامعه اثر بگذاریم. سئوال این است که این م‌ها چه فایده‌ای دارند که ما مطرح می‌کنیم. اگر بحث مشابهی را در مورد ژن‌ها مطرح می‌کنیم که مثلاً ژن‌های انسان چه خواصی دارند، علمی به‌عنوان ژنتیک درست شده و براساس ویژگی ژن‌های هر انسان می‌شود رفتار را یا شکل‌اش را پیش‌بینی کرد. مثلاً اگر شخصی یک نوع ژن خاص داشته باشد، چشم‌هایش آبی است یا قدش بلندتر می‌شود یا رنگ‌اش سفید می‌شود یا زرد می‌شود؛ اینها تابعی از ژن‌ها هستند. حالا طراحان این تئوری می‌گویند در جامعه م‌هایی وجود دارند این م‌ها واقعاً چه چیزی هستند؟ چگونه این م‌ها را ما بشناسیم؟ قانونی که بر این م‌ها حاکم است، چیست؟ اگر ما بتوانیم اینها را خوب تعریف کنیم و بتوانیم مثلاً در ایران بگوئیم م‌های فرهنگ ایران چه چیزهایی هستند و بعد این م‌ها چه رابطه‌ای با رفتار اجتماعی ما دارند و چگونه می‌شود اینها را اصلاح کرد، آن موقع بحث، کاربردی و مفید می‌شود؛ وگرنه مطالبی که جنابعالی در قسمت پایانی صحبت‌تان مطرح کردید مطالبی است که از نگرش‌های دیگر هم به این نتایج رسیده بودیم. به‌رحال تغییر فرهنگ نیازمند یادگیری و تغییر و تجربه است و اینها همه باعث می‌شود که یک

فرهنگ تدریجاً یا به طور جهشی تغییر کند. نکته‌ای که لازم است راجع به آن بحث کنیم این است که از بحث مم‌ها، ما چه دستاوردی خواهیم داشت، و این بحث چه راهکاری ارائه می‌دهد که فرهنگ را متحول کنیم. چون تغییرات نهادی که مطرح کردید بدون استفاده از بحث مم‌ها قبلاً و در جلسات پیشین مطرح شده بود. این که تغییر فرهنگ از طریق ایجاد تغییر در نهادها امکان‌پذیر است. ولی نقش خود مم‌ها و این تئوری مم چیست؟ مم‌های فرهنگ مخصوصاً فرهنگ ایران کدام‌ها هستند؟ چگونه اینها را بشناسیم؟ چگونه اینها را تغییر دهیم؟ اینها پرسش‌ها و مباحثی است که باید راجع به آن صحبت کنیم.

در مورد فرمایشات آقای مهندس توسلی هم من به طور خلاصه این طور برداشت کردم که ایشان معتقدند مدیران یا نخبگان جامعه یا مدیران سیاسی جامعه می‌توانند اثرات ژرفی بر رفتار فرهنگی جامعه داشته باشند. و اشکال ما این است که رفتار مدیران ما به صورت ناگهانی تغییر کرد و این باعث تغییرات بدی در فرهنگ ایرانیان شد. یعنی سیر قهقرایی که ما به لحاظ فرهنگی بعد از انقلاب طی کردیم به خاطر این است که آن اعتمادی که مردم نسبت به مدیران ابتدایی انقلاب پیدا کرده بودند از بین رفت؛ به خاطر اینکه مدیرانی که بعداً آمدند یا تغییراتی که در مدیریت رخ داد، موجب سلب اعتماد شد و فرهنگ ما دوباره به نقطه قبلی برگشت و یا حتی بدتر شد. ضمناً - به نظر من - ایشان می‌خواستند این طور بیان کنند که باید مدیریت سطح بالا درست شود و اگر آن سطح از مدیریت، درست رفتار کند فرهنگ هم بهبود پیدا می‌کند. مثال‌های متعددی هم راجع به وضع رفتار ایرانیان در ابتدای انقلاب و قبل از انقلاب در نهضت ملی و غیره بیان کردند. ولی همه می‌دانیم که این تغییرات ناپایدار است؛ به خاطر این که مدیران از خود این مردم بیرون می‌آیند و فرهنگ همین مردم را دارند. بنابراین دوباره کل سیستم را به خاطر همان خصلت‌های فرهنگی که دارند، تغییر می‌دهند. در صدر اسلام وقتی پیامبر اسلام آمد فرهنگ را متحول کرد و یک جامعه پر از تفرق و جدایی را به یک مجموعه‌ی نسبتاً متعهد و منسجم تبدیل نمود. ولی بعد از رحلت ایشان، آن جامعه دوباره به همان رفتار و فرهنگ قبلی برگشت و آن فرهنگ هم ۱۴۰۰ ادامه یافته است. بنابر این تئوری، ساختار تعیین‌کننده‌ی رفتار و فرهنگ است و این ساختار ناپایدار است چون مدیران خودشان تغییر می‌کنند. بنابراین این موضوع هم قابل بحث است که ما را می‌رساند به این نقطه که تغییر فرهنگ و رفتار مردم، اقدامی بس دشوار و مجموعه‌ی پیچیده‌ای است. اگر مدیریتی توانا و لایق هم بر سر کار آید (حتی از بیرون جامعه و از کشوری دیگر) باز مردم می‌توانند آن مدیریت سالم را به خاطر فرهنگ‌شان فاسد کنند، و این دو تا روی همدیگر اثر می‌گذارند. فکر می‌کنم بهتر است مسئله را یک کم برگردانیم به تئوری‌های بیست و یک جلسه‌ی گذشته؛ این که چگونه ساختارها و رفتارها بر همدیگر اثر می‌گذارند؛ ساختار و کار کرد؛ و این فرآیندی بسیار طولانی و زمان‌بر است که بشود فرهنگ را تغییر داد...

دکتر ناصر تکمیل همایون

من وقتی جناب آقای مهندس توسلی صحبت می کردند به دو مسئله فکر می کردم و می گفتم که خدا کند هر دوی این موضوعات را مطرح کنند؛ ایشان، یکی از آن دو بحث را مطرح کردند و آن، مسئله‌ی پاک‌سازی بود که بسیار بسیار در جامعه‌ی آن روز تهران مؤثر بود. من یادم است که با مرحوم فروهر در چهارراه حسن آباد، بیل و جارو در دست داشتیم و جوی‌ها را پاک می کردیم و قیافه‌هایمان از سپورها هم بدتر شده بود، ولی حالت سپوری نداشتیم؛ احساس نوعی مالکیت و معنویت مطلق از این عمل به ما دست داده بود. وقتی آن روز را به یاد می آورم، واقعاً روز حماسه‌ای بود.

مسئله‌ی دوم این که بعضی‌ها شوخی می کردند و آن موقع شایع بود که می گفتند، دکتر نامدار، شهردار تهران شد فقط خیابان‌ها را تا در خانه‌ی خودش آسفالت کرد و دیگر از آنجا به بالا نرفت. حتی رفتند به دکتر نامدار هم گفتند که آقا تو فقط تا الهیه (در خانه‌ات) را آسفالت کرده‌ای. گفت اگر این کار را هم نمی کردم که شهردار بی‌عرضه‌ای بودم؛ اقلاً تا در خانه‌ام را توانسته‌ام آسفالت کنم! آن موقع، من به یاد دارم که در دوره‌ی ما، و شهرداری آقای مهندس توسلی، آسفالت خیابان‌ها از جنوب شهر شروع شد و یک نوع تعلق‌ی پیدا شده بود که مردم فقیر و ساکنان جنوب شهر خودشان را محق‌تر می دانستند. در آن هنگام وقتی ما به شمال شهر می رفتیم اگر دست‌اندازی بود، اصلاً ناراحت نمی شدیم؛ می گفتیم خوب آقای شهردار دارد در جنوب شهر کار می کند، و آنجا همه‌اش آسفالت شده است. این رفتارها و اقدام‌ها در متعلق کردن شهرداری به مردم خیلی مؤثر بود. من این را به عنوان یادآوری عرض کردم. می‌بخشید.

یاسمن آیت‌الله زاده

... تا آنجا که من برداشت کردم، کنش‌ها و رفتارهای جمعی که در حقیقت بعد از مم‌ها هستند یا مم‌ها این‌ها را توجیه می کنند، وقتی نهادینه می شوند به‌هنگار تبدیل می گردند. همان‌طور که آقای مهندس توسلی فرمودند یک سری هنجارهایی در جامعه ما در سال‌های قبل از انقلاب و دوران انقلاب و حتی چند سال اول بعد از انقلاب وجود داشت؛ مثل همبستگی و تعاون بی‌نظیر مردم که در سال‌های اخیر به‌طرز فاحشی تنزل پیدا کرده است. همان‌طور که ایشان فرمودند مقدار زیادی از این تغییر وضع، به عملکرد دولتمردان مربوط است، و بی‌اعتمادی که از این عملکرد ناشی شده است. سؤال من این است - اگر تناقض نباشد - که چگونه شرکت گسترده‌ی مردم را در انتخابات سال ۸۴ توجیه می کنید. من به حواشی آن انتخابات کاری ندارم؛ واقعیت این است که تعداد زیادی از مردم به آقای احمدی‌نژاد رأی دادند؛ حداقل فکر کردند که ایشان از جنس خودشان است؛ او روحانی نبود، و اولین رئیس‌جمهوری است که - شاید بعد از آقای رجایی - از دل مردم برخاست. مردم امید داشتند؛

بنابراین هنجارها قابل تغییر هستند، یعنی نهادینه نشده‌اند. این رأی برای من قابل توجیه نبود؛ اگر تناقض نباشد، همخوانی هم با هم ندارد. می‌خواستم در این رابطه توضیح بفرمائید.

مرتضی کاظمیان

عرایض ام را با شاهدی از فرمایشات آقای مهندس توسلی مطرح می‌کنم؛ ایشان به نکته‌ی جالبی اشاره کردند که نشنیده بودم؛ گفتند در دوره‌ی ریاست ایشان بر شهرداری پایتخت، تنها ۱۱ مدیر ارشد عوض شدند و امور با استفاده از کادر پیشین شهرداری پیش رفت و اداره شد. آیا این مثال تأییدی بر نظریه‌ی «سازگاری ایرانی» مرحوم مهندس بازرگان نیست؟ این خیلی جالب است که تغییر و تحولی تنها در آن حد (تغییر ۱۱ مدیر) رخ می‌دهد و ساخت شهرداری تغییر نمی‌کند و دست نمی‌خورد؛ و جالب این است که همان نیروی انسانی پیشین، خودشان را با ماکروفیزیک قدرت انطباق می‌دهند و با ساختار جدید کنار می‌آیند و عملکرد متفاوتی بروز می‌دهند. من نمی‌خواهم نقش مدیریت را نفی کنم یا نقش آن نگاه ایدئولوژیک غالب و گفتمان مسلط در مقطع انقلاب را نادیده بگیرم؛ ولی این ماجرا و شاهد به جهت بحثی که ما داریم (نقد روحیات و خلقیات ایرانیان) قابل تأمل است. آیا معنی دار نیست که بافت شهرداری- به عنوان یک نمونه- تغییراتی محدود و اندک در حد ۱۱ مدیر ارشد را می‌پذیرد و بعد خروجی دیگر و متفاوتی را بروز می‌دهد؟ آیا کارکنان و کارمندان شهرداری خود را با یک گفتمان کاملاً متفاوت تطبیق نداده‌اند؟ هر چند بخش پائینی شهرداری طبیعتاً از خود بدنه‌ی اجتماعی هستند و آنها نیز متأثر از گفتمان انقلاب‌اند، ولی بخش دیگر و قابل توجهی از کارکنان، تغییرکنش و رفتار می‌دهند... آیا این وضع جدید و تغییر معنادار در رفتار، تأیید دیدگاه مهندس بازرگان در «سازگاری ایرانی» نیست؟ یا آن بحثی که خود شما (آقای فراستخواه) نیز در جلسه‌ی پیشین بر آن تأکید کردید؛ مقدس‌نمایی و ریا در رفتار و موارد مشابه. احتمال خیلی از اینها (کارکنان شهرداری) یک مرتبه شروع کرده‌اند به نماز خواندن در مسجد شهرداری، و خیلی از اینها هم صورت و سیمایی دیگر را برای خود برگزیده‌اند و تظاهر و جلوه‌ی خارجی دیگری پیدا کرده‌اند. آیا این‌ها در بحثی که ما داریم، قابل تأمل نیست؟ من البته کاری به آن وجوه ایجابی و اثباتی- که شما به درستی به آنها اشاره کردید- ندارم، و تنها در مقام آسیب‌شناسی این نکته را عرض کردم. می‌بخشید.

دکتر فراستخواه

... من به دوستان توصیه می‌کنم اگر احیاناً کتاب «سرمشق گمشده‌ی طبیعت بشر» ادگار مورن را نخوانده‌اند، بخوانند؛ دوستانی هم که آن کتاب را خوانده‌اند می‌توانند دوباره مراجعه کنند... بحثی که آقای کاظمیان مطرح کردند کمک می‌کند که ما از ذات‌باوری فرهنگ ایرانی فاصله بگیریم. یعنی ما نمی‌توانیم یک روح ایرانی

به معنای ذات‌انگارانه را الگوی توضیح مناسبی برای روحيات ایرانی تلقی کنیم. ایرانی روح ثابتی ندارد که ذات‌باورانه به آن قائل شویم؛ بلکه به دلیل تاريخيت دشوار و پر پیچ و خم و ناامنی که ایرانی داشته و راه پرسنگلاخ و سفر تاریخی پر صعوبتی که مردم این سرزمین داشته‌اند، و این که تاریخ ایران پر از ماجرا و حادثه است، و کشور ما در موقعیت ژئوپولیتیک بسیار پیچیده‌ای قرار گرفته است و موقعیت سرزمینی بسیار پیچیده‌ای دارد، بی‌ثباتی و ناامنی‌ها نسبت به بسیاری از ملت‌ها و کشورها، در مورد ایران و ایرانی بسیار زیاد بوده است. اینها- در مجموع- سبب می‌شود آن استعدادهایی که یک انسان می‌تواند داشته باشد و در مردم ایران هم به صورت بالقوه وجود دارد، در بسیاری وقت‌ها خودش را نشان ندهد.

به بحث اصلی برگردم؛ اگر ارتشاء را به‌عنوان یک نوع انحراف در رفتار انسانی تلقی کنیم، و این که، من با رشوه در واقع قانونی را نقض می‌کنم و ضابطه‌ای را زیر پا می‌گذارم یا تبعیضی قائل می‌شوم، و این‌ها انحرافی در رفتار بشر است؛ انسان وقتی مرتکب ارتشاء می‌شود از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های متعالی وجودی خودش فاصله می‌گیرد. اگر در شهرداری- همان‌طور که آقای توسلی اشاره کردند- مثلاً ارتشاء سبب شده که در دوره‌ای بدنامی به وجود بیاید، این نتیجه‌ی یک نوع شرایط نامساعد بوده است؛ یعنی وضعیت ساخت حقوقی، سیاسی و اجتماعی جامعه به‌گونه‌ای بوده که فردی به ارتشاء آلوده می‌شود. وقتی فضای دیگری به وجود می‌آید یا اینکه در یک کنش‌رهای بخش، عمل‌رهای بخش وجود دارد (من بر کنش تأکید می‌کنم)، وقتی این پراکسیس در جامعه نسخه‌برداری می‌شود، تجربه‌ی آزاد زیستن، همبستگی، ارتباطات انسانی متعالی و... در جامعه نسخه‌برداری و ترویج می‌شود. وقتی ترویج می‌شود، در بدنه‌ی شهرداری هم نفوذ می‌کند و در آنجا هم جلوه‌های جدیدی از رفتار نسخه‌برداری می‌شود. یعنی تحولی که عرض کردم شروع می‌کند که اتفاق بیفتد. یعنی تجربه‌ی جدید، اطلاعات جدید، فرض‌های جدید و دانش جدید برای زیستن، پردازش جدیدی را از اطلاعات سبب می‌شود. این چنین، رفتارها دگرگون می‌شوند. منتهی وقتی این رفتارها دگرگون می‌شود باید تسهیلاتی فراهم شود که پشتیبانی‌هایی صورت بگیرد؛ زیست‌نهادهایی که این تغییرات رفتاری را تسهیل و تضمین کنند، و تداوم یادگیری و یادگیری‌های عمیق و نافذ را که منجر به تغییر پایدار رفتار شود، مهیا کنند. اگر اینها نباشد این رفتارها دوباره برمی‌گردد. آن همبستگی و ارزش‌های غیر بازاری، محبت، و مشارکتی که آقای مهندس توسلی توضیح دادند این در معرض خطر خاموشی و بازگشت به‌وضع پیشین است؛ مگر اینکه نهادهایی اصلاح و ساخته شوند. وقتی قانون اساسی، قانون اساسی خوبی باشد، نهاد حقوقی و محیط حقوقی خوبی را به وجود می‌آورد که انسان‌ها استعداد‌های خوب خودشان را نشان بدهند. ولی وقتی مثلاً قانون اساسی تغییر پیدا می‌کند و قانون اساسی خوب نمی‌شود- و نسبت به نسخه‌ی قبلی (چنان که در بحث آقای توسلی بود) بدتر

می‌شود - مشکلاتی به لحاظ محیط حقوقی به وجود می‌آید. و آن وقت شرایطی به وجود می‌آید که دوباره آن انحرافات از استعداد های انسانی برای مردم محتمل می‌شود و آنها در معرض این قرار می‌گیرند که شروع کنند به ریاکاری و مقدس‌نمایی. و این‌ها، نتیجه‌ی یک ساخت حقوقی، یک ساخت سیاسی و یک ساخت اجتماعی است. اینها زمینه‌هایی را فراهم می‌آورند که انسان در معرض انحراف قرار گیرد. و البته برعکس آن هم همین‌طور است. اطلاعات و داده‌ها خیلی مهم است؛ «ای برادر تو همه اندیشه‌ای / مابقی خود استخوان و ریشه‌ای / گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی / و بود خاری تو هیمة گلخنی». اگر اندیشه تغییر پیدا کند، آن رمزها و اطلاعات و فرض‌های پایه‌ی ما و نیز نگاه ما به زندگی و به دیگران هم عوض می‌شود. آن وقت، ارزش‌ها و هنجارها به ارزش‌ها و هنجارهای جدید ترجمه می‌شوند، و رفتارها و الگوهای رفتاری و قالب‌های رفتاری و مناسبات ما با دیگران عوض می‌شود. برای این که چنین وضعی محقق شود، بستری از کنش و عمل‌رهایی‌بخش و عاملان انسانی لازم است که این اندیشه‌ها را ترویج بدهند.

من در جلسه‌ی گذشته حاملان م‌ها را به اختصار بیان کردم: معلم‌ها، نخبه‌ها، پدر و مادرها، فعالان اجتماعی و... نحوه‌ی جابه‌جایی م‌ها را نیز عرض کردم. این که چگونه می‌شود م‌ها از طریق همانندسازی، تأثیر و تأثر، رسانه‌ها و چیزهای دیگر، جابجا و منتقل می‌شوند.

در مورد بحث آقای دکتر بنی‌اسدی هم اگر بخواهم با درک ناقص خودم جمع‌بندی نمایم، باید عرض کنم: یک نوع چرخه را شاهدیم؛ از یک طرف باید برای انسان‌ها شرایط تجربیات تازه فراهم بیاید. آن ایستادنی که من از ماکاک‌ها توضیح دادم؛ این که تجربه‌ی ایستادن به انسان‌ها دست بدهد. به ادبیات قرآنی، قیام یعنی ایستادنی که ماکاک‌ها داشتند. در فرهنگ قرآنی می‌شود: «!

این که انسان‌ها این تجربه‌ی قیام لله یا قیام بالقسط، این تجربه‌ی ارتباط سالم با دیگران به آنها دست بدهد، تجربه‌ی توجه به یک حقیقت متعالی. خوب این تجربه سبب می‌شود که به تدریج نگاه انسان‌ها، تغییر کند و ارزش‌ها و هنجارهایشان نیز تغییر یابد. تأکید من البته این است که این تجربه در خلأ اتفاق نمی‌افتد، باید محیط و شرایط مناسبی وجود داشته باشد. محیط حقوقی، شرایط نهادی جامعه است. عرض‌ام این نیست که در انقلاب رفتارها تغییر نهادینه پیدا کردند؛ نه، آن وضع زمینه‌ای برای همبستگی‌ها شد. ولی برای اینکه این همبستگی‌ها خوب یاد گرفته شود، عمیق نفوذ پیدا کند و بیشتر پابرجا و پایدار شود لازمه‌اش پشتیبانی نهادها و وجود شرایط اجتماعی مناسب بود. بین رفتارها و ساختارها ارتباط کاملاً چرخه‌ای وجود دارد. از یک طرف به آموزش و تغییر نگاه‌ها، و توسعه‌ی ارزش‌های جدید و اندیشه‌های نو نیاز داریم، و از طرف دیگر به اصلاحات نهادی، بسترسازی،

ظرفیت‌سازی، توسعه‌ی نهادهای جامعه، توسعه‌ی نهادهای مدنی، تغییر و اصلاح ساخت سیاسی و اجتماعی و حقوقی جامعه. اینها با همدیگر در رابطه‌ی چرخه‌ای هستند، نه به شکل علت و معلولی. یعنی باید از نگاه یک طرفه‌ی خطی علت و معلولی، عبور کنیم و به جای آن، شبکه‌ای ببینیم. در این شبکه هم باید اندیشه عوض شود و هم باید شرایط ساختاری و نهادی عوض شود. برای همین بود که عرض کردم ما می‌توانیم از این قلمروهای کوچک‌تر شروع کنیم؛ مثلاً اجتماعات یادگیری را عرض کردم و ایجاد و توسعه‌ی نهادهای مدنی را مورد توجه قرار دادیم. پروسه‌های کوچکی که در آنجا انسان‌ها تجربه‌ی با هم بودن را تمرین و مشق کنند، تا بعد بتوانند در مقیاس‌های بزرگ‌تر (از خانواده تا اجتماعات محلی، اجتماعات یادگیری، حلقه‌های کیفیت زندگی و نهادهای مدنی و صنفی و سیاسی و انواع و اقسام شرایط) تمرین کنند و این تغییرات پایدارتر شوند.

آن چیزی که در دوم خرداد به آن اشاره کردید در واقع دوباره بروز یک سلسله انباشت‌هایی بوده که در فاصله‌ی ابتدای انقلاب تا سال ۷۶ صورت گرفته و اتفاق افتاده بود. یعنی اگر انقلاب بهمن ۵۷ و آن مشارکت‌ها، همبستگی‌ها، تعاونی‌ها، ارزش‌های غیر بازاری، آزادی‌خواهی، مساوات‌خواهی، میل به برابری، میل به قانون و رفع استبداد و اینها، نتیجه‌ی آموزش‌ها و اطلاعات و اندیشه‌هایی بود و در شرایطی سر باز کرد و فوران نمود، و البته بعدتر، سرکوب شد؛ دوباره روشنفکران و نخبگان اجتماعی و فرهنگ‌وران کار کردند؛ کتاب‌ها نوشته شد، صحبت‌ها، گفتارها، و گفتمان جدیدی شکل گرفت. و دوباره در انتخابات سال ۷۶ یعنی بعد از دو دهه، زمینه‌های اجتماعی، گفتمانی، فرهنگی فراهم شده بود که انسان‌ها دوباره به آن قابلیت‌های عمیق درونی خودشان برگردند و میل به آزادی، گفت‌وگو، تنوع و تکرار، احترام به دیگران، رعایت حقوق متقابل و الگوی بهتری از زیست اجتماعی در جامعه مطرح و جلوه‌گر شود. و اینها در خرداد ۷۶ خود را نشان دادند. منتهی چیزی که وجود دارد گسست در جامعه‌ی ماست، یعنی متأسفانه نمی‌توانیم از انباشت فرآیندهای قبلی به‌طور کامل استحصال کنیم و بهره بگیریم. در نتیجه نوعی فراموشی و گسست به وجود می‌آید. نمی‌توانیم حاصل انباشت تدریجی رفتارهای قبلی را به شکل دستاوردهای تثبیت شده حفظ کنیم. این هم علت‌های متعددی دارد؛ از جمله به صعوبت مسیر تاریخی ما مربوط است؛ بازی نخبگان ما هم ضعیف است، یعنی نخبه‌های ما هم نمی‌توانند خوب بازی کنند. اگر واسطه‌های تغییر در جامعه‌ی ما بلد باشند که بازی‌هایشان را خوب انجام دهند، نتیجه متفاوت خواهد شد. اما می‌بینیم که ناگهان خودشان در گیر دعوا می‌شوند و بعد، عوامل بسیار مخرب دیگری از این فرصت استفاده می‌کنند و جامعه را دوباره چند سال به عقب می‌برند.

اگر نخبه‌ها می‌توانستند با هم توافق کنند شاید می‌توانستند بازی را بهتر جلو ببرند و در نتیجه، مردم نیز هزینه‌های کمتری برای شکست‌های اجتماعی می‌پرداختند. خود شکست اصلاحات نتیجه‌ی بلد نبودن بازی

است؛ مسئولیت یک بخش از آن شکست هم به جامعه‌ی ایران برمی‌گردد. هم از لحاظ بین‌المللی و هم از لحاظ ساختی یک مقدارش هم کنش‌گری‌های ضعیف است. اگر کنش‌گران بلد بودند که کنش‌های خودشان را به‌خوبی توسعه دهند و دنبال کنند مسئله شکست اصلاحات اتفاق نمی‌افتاد و اصلاحات نهادی در جامعه بیشتر و سهل‌تر پیش می‌رفت، و زمینه‌ی خوبی برای ارتقای وضع نیروهای انسانی و تثبیت رفتارها و بهبود مناسبات فرهنگی و خلیات ایرانیان فراهم می‌شد. متشکرم.

مهندس توسلی

در مورد نکاتی که دوستان گفتند توضیحاتی را اضافه می‌کنم. بررسی رفتار مردم در سال‌های قبل از انقلاب نیاز به بحث بیشتری دارد. آنچه در خصوص خاطرات دو سال اول انقلاب اشاره شد در واقع بخش کوچکی از ناگفته‌های خاطرات آن دوره است.

یادی از مرحوم داریوش فروهر در برنامه‌ی پاک‌سازی اسفند ماه ۵۷ شد. اجازه دهید خاطره دیگری - که مربوط به موضوع جلسه است - اضافه کنم. موقعی که مطالعات طرح محدوده ترافیک هسته مرکزی شهر آماده شد آن را در جلسه هیأت دولت ارایه کردیم. شور و هیجانی در فضای جلسه به وجود آمد. قرار شد همه‌ی وزارتخانه‌ها، اتوبوس‌های سرویس کارکنان خودشان را در اختیار شرکت واحد اتوبوسرانی قرار دهند تا کارکنان دولت نیز با مردم از اتوبوس برای رفتن به سر کار استفاده کنند. مرحوم فروهر که به وجد آمده بود گفت، همه‌ی ما هم با اتوبوس به سر کار خود می‌رویم و اگر اتوبوس هم کافی نبود سوار کامیون می‌شویم! همه‌ی وزارتخانه‌ها همکاری بی‌دریغی از خود نشان دادند. اما ارتش وضعیت خاصی داشت و همواره با مردم خط کشی و مرزبندی داشت. با پیگیری مرحوم دکتر چمران که در آن موقع وزیر دفاع بودند واحدهای ارتش نیز اتوبوس‌های خود را در اختیار این طرح قرار دادند. این برنامه زمینه‌ی تحول فرهنگی در تغییر رفتار اجتماعی کارکنان ارتش را نیز فراهم کرد.

در خصوص تغییر رفتار کارکنان شهرداری تهران نیز به‌نظر می‌رسد از یک سو تحول فرهنگی و رفتار مردم در دوران انقلاب و از سوی دیگر تغییر رفتار مدیران انقلاب در این دوره از عوامل موثر این تغییر رفتار بوده است. «کما تکنونوا تولى علیکم»؛ یعنی هر طور که مردم باشند حاکمان همان‌طور بر آنان حکومت خواهند کرد، یک سوی تعامل است؛ اما نوع رفتار حاکمان نیز بر رفتار مردم تاثیرگذار است. شخصیت دادن به کارکنان و با نظرخواهی از آنان، شایسته‌ترین افراد را برای مدیریت‌ها انتخاب کردن؛ بحران‌های جدی درون شهرداری را با سعه صدر و تساهل از طریق گفت و گوی آگاهی بخش مدیریت کردن؛ و همچنین سلامت، صداقت و توانایی و کارآمدی مدیریت؛ از جمله سازوکار طبیعی این تغییر رفتار به‌نظر می‌رسد. دست کم روزی ۱۶ ساعت کار

فشرده مدیران، شفافیت گردش مالی و ارایه‌ی خدمات زیربنایی گسترده با جلب همکاری کارکنان و مردم، و به بیان دیگر، به کارگیری اصول «مدیریت مشارکتی» و واکنش‌های تقدیرآمیز مردم و شخصیت‌های مورد قبول مردم (چون آیت‌الله طالقانی) به‌طور طبیعی زمینه‌ی چنین تحول درونی را در کارکنان شهرداری پدید آورد. اگر این رفتار مدیریتی نهادینه شده بود، رفتار کارکنان نیز در این راستا نهادینه و قانونمند می‌شد. در دوران بعد موقعی که به مدیران دستور داده می‌شود از هر طریق از مردم پول بگیرند تا بتوانند کار کنند، پیامد آن افت اخلاق و رفتار مدیریت و کارکنان شهری شد.

مایلم، به‌طور خلاصه، این نکته را در اینجا مورد تاکید قرار دهم که اگر گفتمان دوران انقلاب، که پیمان مردم با مدیریت انقلاب بود، نقض نمی‌شد و روشنفکران، نخبگان و فعالان سیاسی در ست عمل می‌کردند زمینه‌های فرهنگی که رفتار مردم را متحول کرده بود به تدریج نهادینه می‌شد و زمینه‌های رشد و توسعه‌ی همه‌جانبه در کشور فراهم می‌شد. با تشکر مجدد.

جلسه‌ی آتی هم‌اندیشی (جلسه‌ی بیست و سوم)

شنبه ۲۶ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۸

ساعت ۱۸

حسینیه ارشاد